



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّى خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ (۷۱) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِى فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِىَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِى مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) وَإِنِّى عَلَیْكَ لَعْنَتِى إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِى إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ (۸۳) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنِّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (۸۷) وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)﴾

برهان و تجربه نشانگر بر محور حق بودن نظام آفرینش

بعد از بیان آن عناصر اولی؛ یعنی اصول دین و ذکر نام شش پیامبر از انبیای الهی به طور اجمال و ذکر نه پیامبر از انبیای بزرگ برخی تفصیلاً و برخی اجمالاً، جمع‌بندی مطلب این است که برهان و تجربه نشان می‌دهد نظام بر محور حق است و انبیا به حق دعوت می‌کنند و ماندگاری یاد و نام انسان در سایه اطاعت حرف پروردگار است.

تناسب طرح بحث استکبار شیطان با خلقت آدم (علیه السلام) و سجده در برابر او

قصه آدم و سجده فرشته‌ها و استکبار ابلیس را در هر فرصت مناسبی ذکر می‌کند؛ منتها در بخشی از آیات به آن قسمت سجده، در بخشی از آیات به اغوای شیطان و مانند آن بسنده می‌کند. خداوند هیچ موجودی را خلیفه خود

قرار نداد مگر انسان را، هیچ موجودی را با دو دست خود خلق نکرد مگر انسان را، هیچ موجودی را مسجود ملائکه قرار نداد مگر انسان را، هیچ موجودی با او «بلا واسطه» سخن نگفت مگر انسان و مانند آن. کلمه «ید» هم به معنای قدرت به علاوه نعمت نیست، چون همه موجودات را خدای سبحان با قدرت و نعمت آفرید و از اینکه فرمود: ﴿خَلَقْتُ بَيْدَيَّ﴾ معلوم می‌شود که هیچ واسطه‌ای در کار نبود، من خودم با دست خودم انسان را آفریدم. بالأخره دو وصف یا دو اسم از اسمای حسنای الهی که شاید جمال و جلال الهی باشد، در تکوّن انسان سهمی داشتند که با يک دست ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾ را تأمین کرده است و با دست دیگر ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ را تأمین کرده است و یا موارد دیگری که محتمل است. در جریان سجده کردن، وقتی ابلیس از سجده کردن سر باز زد و گفت: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾. از آنچه در آیه ۸۲ به بعد همین سوره آمده است، معلوم می‌شود يک خلاصه‌گیری است که بسیاری از این بخش‌های وسط نقل نشده است، برای اینکه اصلاً سخن از آدم و ذریّه آدم و فرزندان آدم و نسل آدم و اینها نیست؛ این ضمیر جمع ﴿لَأُغَوِّيَهُمْ﴾ به چه چیزی برمی‌گردد؟ اینکه فرمود: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ اگر کسی بگوید که آیا جهنم و تکلیف قبلاً بوده؟ بله! اینکه فرمود جهنم می‌بریم این بعد از آن است که مسئله هبوط انسان به زمین؛ یعنی هبوط آدم و حوا به زمین مطرح شد؛ شریعت آمد، امر و نهی آمد آن وقت بهشت و جهنم مطرح است، وگرنه در این بخش از آیات سوره «ص» اصلاً سخن از بنی آدم نیست تا ضمیر جمع به آنها رجوع کند. ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ﴾، چه کسی را؟ معلوم می‌شود آنچه قبل از این آیه است تا این آیه يک بخش وسیعی از مذاکراتی که ذات اقدس الهی مطرح کرده است در سوره «ص» ذکر نشده است. سوره «بقره» سوره «اعراف» سوره «مائده» سوره «اسراء» سوره «طه» و بخشی از سوره «فصلت» عهده‌دار تبیین قصه آدم و فرشته‌ها هستند.

در جریان سوره مبارکه «بقره» که از آیه ۳۰ شروع می‌شود تا آیه ۳۸ بعد از اینکه جریان استکبار شیطان مطرح شد، آن‌گاه مسئله ورود آدم و حوا در بهشت، بعد آن امتحان الهی، بعد خروج آنها از بهشت که باز هم سخن از ذریّه مطرح نیست، بعد وقتی که وارد زمین شدند فرمود: ﴿اهْبِطُوا﴾ آن‌گاه فرمود: ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ

مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ<sup>۱</sup>، آن‌گاه در آیه ۳۸ فرمود: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾. بنابراین معلوم می‌شود آنچه در سوره مبارکه «ص» که فعلاً محل بحث است و آمده، بخش وسیعی از این داستان‌ها در وسط ذکر نشده، چون قرآن يك كتاب قصه نیست که چیزی را «سرداً» و «متصلاً» از بالا شروع کند؛ کتاب قصه و کتاب تاریخ نیست، در هر جایی به گوشه‌ای از گوشه‌های داستان واقع شده، برای بیان نکته‌ای بسنده می‌کند و آن را نقل می‌کند؛ وگرنه این‌جا ما هیچ مرجع ضمیری نداریم که ﴿لَا غَوِيَّتَهُمْ﴾ به آنها برگردد.

### محدوده نقش فرشتگان در اقسام سه‌گانه سخن خدا با انسان

مطلب دیگر آن است که ذات اقدس الهی با هیچ‌کس «بلاواسطه» سخن نمی‌گوید، مگر با انسان؛ اینکه فرمود: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ﴾<sup>۲</sup>؛ فرمود خدای سبحان با هیچ‌کس حرف نمی‌زند مگر با یکی از این سه راه: یکی «بلاواسطه»، یکی ﴿مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ و یکی به وسیله رسول؛ آن بلاواسطه، خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و انبیای دیگر هستند، این ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾<sup>۳</sup> درباره خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است و فرشته‌ها تا آن مقام بار نیافتند که در کلام «بلاواسطه» الهی سهمی داشته باشند، البته آن‌جا که کلام خدا را تلقی می‌کنند ظاهراً «بلاواسطه» است؛ اما معنای «بلاواسطه» بودن این نیست که آنها در حقیقت مخاطب هستند، گرچه تا حدودی آن معنا را می‌فهماند، اما آن راز و رمزی که بین کلام از يك طرف و بین متکلم و مخاطب در درون کلام نهفته است، آن را پیک وحی متوجه نیست؛ لذا در قرآن مطالبی هست که آورنده آن قرآن؛ یعنی فرشته که مسئول این کار است شاید متوجه نباشد. آن‌طوری که ذات اقدس الهی رمزگونه با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن گفت، آن‌طور فرشته‌ها متوجه نمی‌شوند. در همین

۱. سوره بقره، آیه ۳۶.

۲. سوره شوری، آیه ۵۱.

۳. سوره نجم، آیه ۸.

﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ اینها را که پیامبر «بلا واسطه» شنید، جبرئیل گفت: «وَلَوْ دَوَّتُ أُمْلَةً لَأَحْتَرَقْتُ»<sup>۴</sup> آن گفتگوهای

عرشی را که دیگر فرشته نه شنید و نه متوجه می‌شود. بنابراین اگر فرشته واسطی در نقل دارد، معنای آن این نیست که جمیع اقسام وحی به وسیله فرشته است؛ بخشی بلا واسطه است، بخشی ﴿مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ است و بخشی هم به وسیله رسول و پیک الهی است.

### انسان‌های «ضال» و «مُضِلّ» از مصادیق شیاطین الانس

مطلب بعدی آن است که در جریان «شیاطین الانس» اگر کسی ضالّ و گمراه بود؛ ولی آن قدرت را نداشت که دیگران را گمراه کند یا در صدد گمراهی دیگران نبود، این ظاهراً جزء «شیاطین الانس» نیست؛ اما کسی که ضالّ «فی نفسه» و «مُضِلّ الغیر» باشد، او می‌تواند جزء مصادیق «شیاطین الانس» باشد؛ یعنی کسانی که ظاهر آنها انسان است و باطن آنها شیطان، همان‌طوری که ممکن است بعضی ظاهر آنها انسان و باطن آنها حیوان باشد که ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾<sup>۵</sup> پس «شیاطین الانس» آن افراد ضالّ مُضِلّ هستند و در غیر آن صورت بعید است که جزء «شیاطین الانس» باشند.

### نیفتادن در گمراهی و گمراه‌کنندگی سرّ دستور به مراقبت

ما از کجا بفهمیم که مبتلا هستیم یا نه؟ به ما گفتند مراقب باشید؛ این مراقبت در اخلاق يك معنا دارد، در عرفان معنای دیگر دارد. مراقبت اخلاقی این است که انسان مواظب باشد چه می‌کند. وقتی رقیب بود؛ یعنی گردن کشید - اینکه می‌گویند در امتحانات دانشجویان یا طلبه‌ها سرکشی و مراقبت کرده، برای اینکه کسی که مواظب است دیگران تخلف نکنند سر می‌کشد و گردن را دراز می‌کند تا بفهمد. گردن کشیدن و «رَقَبَه» کشیدن کار رقیب است و مراقب را از این جهت مراقب می‌گویند که گردن می‌کشد، رقبه می‌کشد و سر می‌کشد - این سر کشیدن برای همه ما هست که فرمود شما مراقب باشید که چه کار می‌کنید و چه کار نمی‌کنید، بعد وقتی که در دفترتان و در دیوان

۴. مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ج ۱، ص ۱۷۹.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

اعمالتان یادداشت کردید، بنشینید و محاسبه کنید، چون يك تاجر اول مراقب است چه چیزی می‌فروشد، چه چیزی می‌خرد، چقدر می‌فروشد و اینها را در دفتر یادداشت می‌کند که اینها مراقبت است، بعد غروب می‌نشیند محاسبه می‌کند که آیا سود برد یا ضرر کرد؛ محاسبه فرع بر مراقبت است و این کار، کار اخلاقی است؛ انسان مراقب باشد واجب و مستحب را انجام دهد، مراقب باشد حرام و مکروه را انجام ندهد، دعاها و فرصت‌های مناسبی که پیش آمده غفلت نکند که اینها کار مراقبت است. اما در عرفان که مسئله مراقبت مطرح است؛ یعنی انسان ببیند که خدا دارد او را می‌بیند، خدا مراقب آدم است و انسان به مقامی رسیده است که مشاهده می‌کند که در «تحت» مراقبت «الله» است. اینکه از وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که شما وقتی عبادت می‌کنید به مقام احسان رسیدید، معنای احسان این است که «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»<sup>۶</sup> همین است که یا «مشاهده» یا «مراقبه»، یا خدا را بین یا بین که او تو را می‌بیند؛ اگر خودش را دیدی می‌شود «مشاهده» و اگر فعل او را دیدی می‌شود «مراقبه». این «مراقبه» ای که در عرفان مطرح است، بعد از فراغ از مراقبت اخلاقی است؛ در مراقبت اخلاقی انسان به جایی رسیده است که کار خلاف انجام نمی‌دهد و از فیض واجب و مستحب هم محروم نمی‌شود، این کار مراقبت اخلاقی است. آدم خوب شدن کار اخلاق است، خدا را دیدن کار عرفان است. سکوی پرواز عرفان مسئله اخلاقی است، اگر کسی در اخلاق مشکل داشت هرگز به مقام معروف، مشاهده کردن که «يَا خَيْرَ مَعْرُوفٍ عُرِفَ»<sup>۷</sup> نیست، هرگز به مقام «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تُشَاهِدُهُ» نیست. بنابراین ما از این راه می‌توانیم مراقب خودمان باشیم. گفتند ما میزانی داریم؛ یعنی ترازویی داریم به نام قرآن و سخنان عترت (علیهم السلام) که ما اینها را باید بدانیم و حتماً خودمان را با این ترازو بسنجیم. اینکه گفتند: «زَيُّوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا»<sup>۸</sup> «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»<sup>۹</sup> همین است که مبدا - معاذ الله - ما گرفتار راهی شویم که نباید آن راه را طی کنیم، این راهی است که انسان می‌تواند بفهمد که در چه مرحله‌ای هست.

۶. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶.

۷. المصباح (للكفعمي)، ص ۲۵۸.

۸. نهج البلاغه، خطبه ۸۹.

## چگونگی تهدید و بشارت بودن ردّ تقاضای مهلت شیطان تا قیامت

مطلب بعدی آن است که شیطان گفت مرا تا قیامت مهلت بده و ذات اقدس الهی فرمود: خیر! تا قیامت مهلت نداری که این هم تهدیدی است برای او و هم بشارتی است برای ما؛ تهدید است برای او، چون وقت را مشخص نکرد و فرمود تا روز قیامت مهلت نداری، بلکه قبل از قیامت رخت برمی‌بندی، اما چه وقت روشن نیست. این روشن نبودن زمان مرگ يك خطر برای او است که اگر روشن باشد ممکن است توبه کند و بگوید من مثلاً نجات پیدا می‌کنم، اما روشن نبودن زمان مرگ این تهدیدی است برای او، برای ما امیدبخش است که بالأخره این چنین نیست که تا قیامت او باشد، بلکه راه باز است و انسان يك وقت از شرّ وسوسه او نجات پیدا می‌کند؛ اما چون برای ما زمان مرگ مشخص نیست، ما هر لحظه باید فرزند همان روز باشیم که اگر الآن فرصت الهی تمام شده است ﴿إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ﴾<sup>۱۰</sup>، این دیگر «لَا يَسْتَقْدِمُ و لَا يَسْتَأْخِرُ»؛ «لَا يَسْتَقْدِمُ» آن که روشن است و «لَا يَسْتَأْخِرُ» آن هم همان‌طوری که می‌خواهند بگویند «يَسْتَقْدِمُ» محال است، «يَسْتَأْخِرُ» آن هم محال است؛ وگرنه «لَا يَسْتَقْدِمُ» روشن است که قبل از اینکه عمر تمام شود که کسی نمی‌میرد، اما می‌فرمایند همان‌طوری که تقدّم و هنوز وقت مرگ نرسیده کسی بمیرد محال است، وقتی وقت مرگ رسیده کسی بخواهد تأخیر بیندازد هم محال است. این «لَا يَسْتَقْدِمُ» را ذکر کردند، برای اینکه وضع «لَا يَسْتَأْخِرُ» روشن شود؛ یعنی «يَمْتَنِعُ التَّقْدِمُ» و «يَمْتَنِعُ التَّأْخِرُ» که «کلا طرفیه» این کار محال است. در چنین فضایی فرمود انسان می‌تواند با طیّ این راه خلیفه خدای سبحان باشد.

## مقصود از حق در آیه ﴿فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ﴾

در پایان این سوره به عنوان جمع‌بندی فرمود: ﴿قَالَ﴾؛ یعنی خدای سبحان فرمود: ﴿فَالْحَقُّ﴾ که این می‌تواند مبتدا باشد و خبرش محذوف است؛ یعنی «فَالْحَقُّ أَقُولُ، فَالْحَقُّ قَوْلِي» یا قول من حق است. بعد فرمود: ﴿وَالْحَقُّ أَقُولُ﴾، این تقدیم مفعول بر فعل، مفید حصر است؛ یعنی حق آن است که ما بگوییم ﴿وَالْحَقُّ أَقُولُ﴾؛ ما جز حق

۹. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۹.

۱۰. سوره اعراف، آیه ۳۴: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾.

فی‌گوییم و حق هم غیر از نزد ما در جای دیگر نیست. در سوره مبارکه «آل عمران» و بخش دیگری از قرآن تعبیر خدا این است که ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾<sup>۱۱</sup>، گذشت که ما دو حق در قرآن داریم: حقی است که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾<sup>۱۲</sup> که «اللَّهُ حَقٌّ»؛ مقابل ندارد، کسی به آن دسترسی ندارد، معروف کسی نیست، مشهود کسی نیست، معقول کسی نیست و مانند آن، این هیچ؛ اما حقی است مربوط به فعل او، هر چه حق در عالم هست از خداست ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ که این مربوط به فعل است. اگر نظام حق است «من الله» است، اگر دین و شریعت حق است «من الله» است، پس این حق از خداست و این حقی است که فعل خداست.

معنای حدیث «علیٌّ مع الحق...» و گردش حق بر محور علی (علیه السلام)

اگر درباره حضرت امیر (سلام الله علیه) آمده است که «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ»<sup>۱۳</sup> که بارها این حدیث شریف معنا شد، این راجع به همین حق است؛ علی با این حق است نه با ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾، آن حق، هیچ‌کسی با او نیست، گرچه او با همه هست؛ هیچ پیامبری با «الله» نیست «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»، «وَ الْآنَ كَمَا كَانَ»؛<sup>۱۴</sup> اما این حقی که در سوره آل عمران است ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ که صفت فعل خداست، این «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ» است و عمده آن است که این «يَدُورُ» به حق برمی‌گردد نه به علی (سلام الله علیه)، «يَدُورُ حَقٌّ» مدار علی «حَيْثُ مَا دَارَ». ما اگر بخواهیم در عالم چه چیزی حق است و چه چیزی حق نیست، جای دیگر نیست و به وسیله انسان کامل می‌فهمیم؛ این‌طور نیست که حقی غیر از انسان کامل در عالم باشد که ما بگوییم آن حق است و این انسان کامل با آن حق می‌گردد، برای اینکه انسان کامل وحی می‌آورد و وحی حق است، هر چه حق است ما از انسان کامل می‌فهمیم و جای دیگر که نیست. غیر از پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) - معاذ الله - راه دیگری برای تشخیص حق هست؟! اینکه نیست! ما می‌خواهیم

۱۱. سوره بقره، آیه ۱۴۷؛ سوره آل عمران، آیه ۶۰؛ سوره یونس، آیه ۹۴ و ...

۱۲. سوره حج، آیه ۶.

۱۳. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸.

۱۴. جامع الاسرار و منبع الانوار (حیدر آملی)، ص ۵۶؛ «و قال النبی (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» و قال العارف «(و هو) الْآنَ كَمَا كَانَ»، لَانَّ الإِضافات غیر موجودة کما مرّ. و أیضاً «كان» - فی کلام النبی (ص) - بمعنی «الحال» لا بمعنی «الماضی» مثل کَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً».

بفهمیم که چه چیزی در عالم حق است و چه چیزی حق نیست، به وسیله قرآن و عترت می‌فهمیم. پس «يَدُورُ حَقُّ» مدار علی (علیه السلام)، منظور از علی هم یعنی وجود مبارك پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام)؛ یعنی اهل بیت که معادل قرآن کریم هستند.

پرسش: حضرت فرمود: «فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ»<sup>۱۵</sup> اما بنا بر فرمایش حضرت تعالی یعنی حضرت فرمود مرا بشناس.

پاسخ: بله، ما يك قانون نوشته‌ای غیر از قرآن و عترت نداریم، آنها را اول تشخیص دهیم و بعد کار پیغمبر و امام (علیه السلام) را با آنها تطبیق کنیم که چنین چیزی نداریم. ما اگر خواستیم ببینیم چه چیزی حق است و چه چیزی حق نیست باید ببینیم اینها چه چیزی گفتند، پس حق «يَدُورُ مَدَارُ عَلِيٍّ حَيْثُ مَا دَارَ»؛ همین جمله درباره عمار هم آمده منتها این «يَدُورُ» به عمار برمی‌گردد «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»<sup>۱۶</sup> اما درباره حضرت امیر این ضمیر به «حق» برمی‌گردد «عَلَيٌّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ» به قرینه اینکه حضرت؛ یعنی وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بخش دیگر فرمود: «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ»<sup>۱۷</sup> که این يك قرینه خوبی است؛ یعنی خدایا حق را در محور حیات علی قرار بده! قیام و قعود او به اذن تو حق خواهد بود. ما اگر خواستیم بفهمیم چه چیزی حق است و چه چیزی حق نیست، باید ببینیم اینها چه گفتند و اینها چه کردند. «أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ»، این در ذیل بعضی از آن احادیثی است که فرمود: «عَلَيٌّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ» آمده است.

متعلق قول حق در پُر شدن جهنم از شیطان و پیروان او

فرمود: ﴿وَالْحَقُّ أَقُولُ﴾؛ یعنی ما جز حق چیز دیگری نمی‌گوییم و حق هم غیر از دستگاه خدا نیست، برای اینکه ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾، آن آیه سوره «آل عمران» و این آیه سوره مبارکه «ص» دو حصر را نشان می‌دهند: یکی

۱۵. امالی (طوسی)، ص ۲۶.

۱۶. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۳.

۱۷. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۴۶.



اینکه ما جز حق چیزی نمی‌گوییم و دیگر اینکه حق هم از غیر ما نیست؛ هم ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ و هم ﴿وَالْحَقُّ أَقُولُ﴾. تقدیم این مفعول بر این فعل مفید حصر است و لسان آن‌جا هم که لسان حصر است ﴿وَالْحَقُّ أَقُولُ﴾، شما چه می‌گویید؟ فرمود ما جهنم را از تبهکارها پر می‌کنیم، اینها چه کار می‌کنند و چه فرصتی دارند؟!

### ضرورت مراقبت خواص جامعه و مسئولین از غرور و خودبرتربینی

این آیات خیلی برای ما، برای نظام ما، دولت ما، ملت ما و مملکت ما نور است. هر کاری که ما - خدای ناکرده - بفهمیم به دین ما و به نظام ما صدمه می‌زند باید مواظب گفتار و کردارمان باشیم، این خطر هست. این قصه را که خدای سبحان چند بار ذکر می‌کند، برای این است که با ما درگیر است. مسئله تعلیم «اسماء» چون مربوط به ماها نیست، فقط يك بار در قرآن کریم ذکر شد ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾.<sup>۱۸</sup> که داستانی است برای انسان کامل و مربوط به دیگران هم نیست که تعلیم «اسماء» بگیرند، عالم شوند، شاگردی خدا را کنند که مقدور همه نیست و فقط يك بار خدای سبحان جریان ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ را ذکر کرد، اما جریان شیطنیت و استکبار و غرور و خودخواهی این غده‌ای در درون همه ماست که هر روزه با آن درگیریم؛ چرا نام مرا نبردند؟! چرا من این حرف را نزد من نگفتند؟! چرا من جلو نیفتم؟! هر جا سخن از ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾<sup>۱۹</sup> است معلوم می‌شود که گوینده شیطان است، هر جا سخن از ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ﴾<sup>۲۰</sup> است، معلوم می‌شود سخنگو شیطان است. از این شفاف‌تر و روشن‌تر! فرمود ما حرف شفاف داریم ﴿مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾، ما حرف قلمبه سلمبه نگفتیم. آیه نورانی بعد این است که فرمود به مردم بگو «سوابق» ما را که می‌دانید، «لواحق» ما را که می‌دانید، وضع ما را می‌دانید، ما طمع نمی‌داریم، غرضی نداریم، مرضی نداریم، چیزی هم از شما نخواستیم و حرف ما هم شفاف است. من برای چیزی که دلپذیر نباشد و دلمایه نداشته نباشد «تَصْنَعُ» ی بیان کنم و قلمبه سلمبه بگویم؟ ما چنین حرفی نداریم! ما کلّ اوضاع عالم را شرح دادیم، وضع شما را شرح دادیم، گذشته شما را شرح دادیم، آینده شما را شرح دادیم و می‌گوییم

۱۸. سوره بقره، آیه ۳۱.

۱۹. سوره اعراف، آیه ۱۲؛ سوره ص، آیه ۷۶.

۲۰. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

اینکه من باید این کار را کنم و من باید جلو بیفتم غده است، خودتان را به سرطان مبتلا نکنید؛ از این حرف شفاف تر؟! فرمود ما که تکلفی نداریم، حرف های بدی نزدیم، حرف های پیچیده ای نزدیم، به خیر شما گفتیم، شما این راه را بپذیرید! هر چه ما می چشیم از ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ می چشیم، هر جا به مقصد رسیده ایم «هو خَيْرٌ مِنْهُ» بود «الله خَيْرٌ مِنْهُ، الحق خَيْرٌ مِنْهُ، العدل خَيْرٌ مِنْهُ» اینها بود. فرمود مگر ما این کتاب را فرستادیم که ترازو باشد؟ شما هر روز خودتان را با این ترازو بسنجید، اگر دیدید رهبری انقلاب را داود (سلام الله علیه) به عهده گرفته ﴿وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ﴾،<sup>۲۱</sup> بعد از نبی شان سؤال کردند و نبی شان فرمود خدای سبحان ﴿بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ عده ای گفتند: ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ﴾؛<sup>۲۲</sup> این ﴿نَحْنُ أَحَقُّ﴾ در آن سوره و در جریان طالوت، حرف شیطان است.

### ادعای بهتر از دیگران بودن نشانه شیاطین الانس شدن انسان

این ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ که خیلی از ماها گرفتار آن هستیم هم حرف شیطان است. هر جا سخن از این است که من از او بهترم حرف شیطان است؛ بله! ممکن است که بهتر باشید؛ اما شما که می گوئید یعنی چه؟ یعنی من باید جلو بیفتم؟! مگر همه کارهای را انسان های خوب انجام می دهند؟! این صبر را پس برای چه خلق کردند؟! این امتحان را برای چه خلق کردند؟! یعنی شما به همه اسرار عالم عالم هستید؟! حرفتان را می زنید، طرح می دهید و پیشنهاد می دهید، اینها خوب است، اما حتماً من باید جلو بیفتم؟! اینکه به ما گفتند هر روز قرآن بخوانید و هر روز خودتان را با قرآن بسنجید برای همین است. این بیان نورانی امام باقر (سلام الله علیه) است که در تحف/العقول آمده و فرمود هر روز خودتان را با قرآن بسنجید،<sup>۲۳</sup> اصلاً کتاب را برای همین فرستادند. هر جا سخن از این است که من «أعلم» و من «عظما» هستیم، همین حرف اوست. کجا حرف، حرف شیطان است؟ چه کسی جزء «شیاطین الانس» است؟

۲۱. سوره بقره، آیه ۲۵۱.

۲۲. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۲۳. تحف العقول، ص ۲۸۴؛ «...وَلَكِنْ اغْرَضَ نَفْسَكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ زَاهِدًا فِي تَرْهِيْبِهِ رَاغِبًا فِي تَرْغِيْبِهِ خَائِفًا مِنْ تَخَوُّفِهِ فَاقْبُتْ وَأَبْشِرْ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا قِيلَ فِيكَ وَإِنْ كُنْتَ مُبَايِنًا لِلْقُرْآنِ فَمَا ذَا الَّذِي يَغُرُّكَ مِنْ نَفْسِكَ إِنْ الْمُؤْمِنُ بِمُجَاهَدَةِ نَفْسِهِ لِيُغْلِبَهَا عَلَى هَوَاهَا فَمَرَّةٌ يَتِيمٌ أَوْدَهَا وَيُخَالِفُ هَوَاهَا فِي مُحِبَّةِ اللَّهِ وَ مَرَّةٌ تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ فَيَتَّبِعُ هَوَاهَا فَيُنْعَشُهُ اللَّهُ».

این کسی که می‌گوید: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾. اگر نعمتی خدا به شما داد ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> شکر کن، چرا می‌گویی من باید جلو بیفتم؟ اگر این غده از ما گرفته شد آن وقت در روح و ریحان هستیم، راحت زندگی می‌کنیم، راحت می‌میریم و هیچ رنجی برای ما نیست. فرمود به مردم اعلام کن ما هم حُسن فعلی داریم، هم حسن فاعلی داریم و هم اینکه آدم خوبی هستیم، برای اینکه ما طمعی نداریم. حرفِ خوب می‌زنیم، چون دلمایه است؛ ما چیزی از شما نخواستیم، نه تکلفی داریم، نه با کسی درگیر هستیم، نه منازع مافوق و نه تحقیرکننده مادون هستیم. سه خصلت بد برای تکلف ذکر شده که در روایت وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و در بحث‌های روایی موجود هست.<sup>۲</sup>

### آسان بودن فهم کلام وحی در ارائه نسخه سعادَت انسان

فرمود: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ \* إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾؛ شما را می‌خواهیم نامور جهان کنیم. آیا می‌خواهید مثل سلجوقی و ساسانی و سامانی در تاریخ دفن شوید، آن راه هست. آیا می‌خواهید مثل انبیا و اولیا که نام آنها کلّ عالم را گرفته شوید، این راه هم هست؛ «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ».<sup>۳</sup> ما ذکر عالمی آوردیم، نامورتان کردیم، در دنیا می‌مانید، برزخ می‌مانید، قیامت می‌مانید و در بهشت می‌مانید؛ می‌گویید نه! چند روز صبر کنید ﴿وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾<sup>۴</sup>؛ حالا این منحصر به قیامت نیست، برخی از حوادث و رخدادها و گزارش‌هاست که در دنیا روشن می‌شوند، بعضی‌ها «عندالموت» روشن می‌شوند، بعضی‌ها برزخ و بعضی در قیامت، نفرمود در قیامت روشن می‌شود؛ فرمود ما گزارش دادیم حالا گزارش‌ها را بعد به عرضتان می‌رسد. حالا چه وقت؟ ﴿وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾؛ حالا یا دنیاست یا در آخرت که امیدواریم - ان شاء الله - خیر و رحمت و برکت را به همراه داشته باشد.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره نحل، آیه ۵۳.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۱؛ «وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ وَيُعْتَابُ إِذَا غَابَ وَيَشْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ».

۳. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۳۲.

۴. سوره ص، آیه ۸۸.